**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14010302**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث ما یک مروری از مسیر بحث بکنم که یک مقداری به علت طول کشیدن شاید مسیر بحث از دست دوستان خارج شده باشد، ما در واقع بحثمان این بود که آیا در مال التجارۀ صبی یعنی در متجر به صبی زکات هست یا زکات نیست؟ به تناسب وارد این بحث شدیم که کجاها تجارت با مال صبی صحیح هست و کجاها صحیح نیست. به تناسب ما بعضی روایات دیدیم که روایات مثل روایت منصور صیقل، روایت ۳۲۵۳۹ هست.

می‌گوید سألتُ ابا عبد الله علیه السلام ان مال الیتیم یعمل به قال اذا کان عندک مال و ضمنته فلک الربح و انت ضامن للمال و ان کان مال لک و عملت به

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ مَالِ الْيَتِيمِ يُعْمَلُ بِهِ قَالَ فَقَالَ إِذَا كَانَ عِنْدَكَ مَالٌ وَ ضَمِنْتَهُ فَلَكَ الرِّبْحُ وَ أَنْتَ ضَامِنٌ لِلْمَالِ وَ إِنْ كَانَ لَا مَالَ لَكَ وَ عَمِلْتَ بِهِ فَالرِّبْحُ لِلْغُلَامِ وَ أَنْتَ ضَامِنٌ لِلْمَالِ.»

این روایت ازش استفاده می‌شود که، یعنی مفروض را جایی دانسته است که اگر عامل و متجر مال داشته باشد و بتواند اقتراض کند، ضمنته یعنی به ذمه بگیرد مال صبی را و برای خودش تجارت کند که امام علیه السلام می‌فرماید در این صورت مال به عهدۀ متجر قرار می‌گیرد، ضامن مال می‌شود و ربح هم برای خودش قرار می‌گیرد. ما به تناسب این بود که آیا این روایت اختصاص دارد به وصی؟ یا غیر وصی را هم شامل می‌شود. خب به تناسب می‌خواستیم ببینیم آیا اقتراض از مال صبی اختصاص به وصی دارد؟ یا غیر وصی هم حق اقتراض را دارد؟ به تناسب وارد این بحث‌ها شدیم که احیاناً ممکن است یک کسی که نه ولایت دارد، نه وصایت دارد بتواند اقتراض کند، مشابهاتی را می‌خواستیم ذکر کنیم که براساس این مشابهات بگوییم مانعی ندارد که این روایت بگوییم اطلاق دارد و غیر وصی را هم شامل می‌شود. به تناسب یک حکم ودعی را ذکر کردیم که از روایات استفاده می‌شود که ودعی در صورتی که مال داشته باشد یا کسی که مال‌دار هست ضامنش بشود می‌تواند مال ودیعه را به قرض بردارد و بر ذمه بگیرد. خب این یک مورد بود.

یک مورد دیگر که در مورد غیر وصی و ولی و امثال اینها حکم شده که می‌تواند اقتراض کند از مال بچه، بحث مادر است. در مورد مادر اختلافی است که آیا مادر می‌تواند از مال بچه اقتراض کند یا نمی‌تواند. حالا من عبارت‌های فقها را اوّل ذکر کنم بعد در موردش صحبت کنیم.

مرحوم علامۀ حلی در مختلف در کتاب المتاجر مسألۀ ۲۶ که از این چاپ بوستان کتاب، جلد ۵، صفحۀ ۶۳ می‌شود. می‌گویند:

«قال الشيخ في النهاية: و الوالدة لا يجوز لها أن تأخذ من مال ولدها شيئا، إلّا على سبيل القرض على نفسها. و تبعه ابن البرّاج، و هو قول علي ابن بابويه.

و منع ابن إدريس من ذلك لقوله- عليه السلام-: «لا يحل مال امرئ مسلم إلّا عن طيب نفس منه» و لأنّ التصرّف في مال الغير بغير اذنه قبيح عقلا و شرعا.»

ایشان فقط نقل قول کرده که مرحوم شیخ طوسی به مادر اجازه داده که مال فرزند را بردارد به عنوان قرض، ابن براج هم پذیرفته. علی بن بابویه هم این را پذیرفته. بحث علی بن بابویه، در شرایع علی بن بابویه در اختیار ما نیست. ولی یک چیزی که یک مقداری، به یک معنا مشیر به همان شرایع علی بن بابویه هست کتاب فقه الرضا است. فقه الرضا را بعضی‌ها تصور کردند شرایع علی بن بابویه است نه آن درست نیست. فقه الرضا کتاب دیگری هست غیر از شرایع علی بن بابویه. ولی منبع اصلی شرایع علی بن بابویه، فقه الرضا بوده. و فقه الرضا کتاب التکلیف شلمغانی هست. ظاهراً همچنان که مرحوم سید حسن صدر در رسالۀ فصل القضاء فی الکتاب المشتهر بفقه الرضا اثبات کردند. و این کتاب چون توسط علمای قم بررسی شده همین باعث شده که کتاب مورد توجه علمای قم قرار گرفته و مرحوم علی بن بابویه و شیخ صدوق منبع اصلی هر دو در کتب فقه مأثورشان همین کتاب فقه الرضا بوده. البته احیاناً تغییراتی در ایجاد می‌کنند. این اخیراً قطعه‌ای از کتاب شرایع علی بن بابویه پیدا شده و چاپ شده. در نجف آنجا تمام منقولاتی که از علی بن بابویه هست اینها همه را جمع کردند به عنوان مستدرک کتاب آوردند یک مقدمۀ مفصل خوبی هم زدند، کسی مقایسه‌های بین شرایع علی بن بابویه و کتاب فقه الرضا را ببیند دو تا نکته برایش مسلم می‌شود. یکی این‌که بین این دو تا کتاب ارتباط عمیق هست. و نکتۀ دوم این‌که اینها هم دو تا کتاب هستند، یکی نیستند. ارتباط هست ولی وحدت نیست. در این‌که فقه الرضا منبع کتاب شرایع علی بن بابویه هست تردیدی نیست. این‌که می‌گویم منبع است چون کتاب سومی که بشود هر دو کتاب از او گرفته شده باشد موجود نیست، و الا اگر کتاب سومی وجود داشت که می‌توانستیم به آن مستند کنیم خب خوب بود، ولی چون کتاب دیگری نیست این مشخص است که علی بن بابویه از کتاب التکلیف شلمغانی گرفته. شلمغانی یک کمی متقدم بر علی بن بابویه است. تقریباً اینها به یک معنا معاصرند ولی اندکی شلمغانی. شلمغانی به نظرم ۳۲۳، ۳۲۴

شاگرد: دو تایش به نظرم هست.

استاد: ۳۲۲، ۳۲۳، یک ۷، ۸ سال قبل از وفات علی بن بابویه کشته شده. مرحوم علی بن بابویه ۳۲۸، یا ۳۲۹ است، از جهت طبقه اینها خیلی به هم نزدیک هستند.

شاگرد: دو طرفه محتمل است.

استاد: نه، این از آن گرفته، شواهد این طرفی هست. کتاب التکلیف شلمغانی کتاب مهمی بوده و این کتاب را اصلاً فرستادند قم امثال علی بن بابویه اینها بررسی کردند. این شکلی بوده.

شاگرد: راوی کتاب شلمغانی

استاد: علی بن بابویه؟ بله الآن حالا آن هم اگر باشد خب. نه از جهت طبقه تقریباً معاصرند ولی یک کمی شلمغانی تقدم طبقه دارد. البته علی بن بابویه یک نکته‌ای را در مورد عصرش بگویم. علی بن بابویه به نظر می‌رسد که سنش خیلی زیاد نبوده. شواهدی نشان می‌دهد که علی بن بابویه، اولاً علی بن بابویه عمدۀ شاگردی‌اش پیش سعد بن عبد الله بوده، از صفار نقل نمی‌کند. صفار ۲۹۰ وفاتش است. و سعد بن عبد الله، حدود ۳۰۰، حالا ۲۹۹، ۳۰۱، اینها هر دو قول هست. اینها حدود ۳۰۰ است. یعنی حدود ۱۰ سال متأخر از صفار هست و علی بن بابویه صفار را درک نکرده. این یک نکته.

نکتۀ دیگر این‌که شیخ صدوق حدوداً در اوائل سفارت جناب حسین بن روح به دنیا آمده. جزء حدود مثلاً ۳۰۰، قرائنی که به دعای امام زمان از حسین بن روح درخواست می‌کنند که از حضرت بخواهد دعا کند. حضرت دعا می‌کنند و مرحوم شیخ صدوق و برادرشان به دعای امام زمان به دنیا می‌آیند. در داستان به دنیا آمدن شیخ صدوق هیچ مطرح نیست که پدر اینها سنش زیاد بوده. فقط آن که هست بچه‌دار نمی‌شده. اما این‌که در یک سن بالایی بچه‌دار، یک مدتی به هر حال.

شاگرد: مشکل هم از ناحیۀ ؟؟؟ ۱۲:۰۲ بوده

استاد: تأخیر افتاده بوده. حالا به هر حال می‌گوید لا تملک من هذه و تملک جاریة دیلمیة و شیخ صدوق از جهت مادری دیلمی است، تملک جاریة دیلمیة و از آن جاریۀ دیلمیه ولدین خیرین و فقیهین به دنیا می‌آیند و اینها.

مجموع قرائن نشان می‌دهد شیخ صدوق حدوداً ۳۰۶، حدود ولادت تقریبی شیخ صدوق را بخواهیم تعیین کنیم ۳۰۶ هست و در آن موقع پدرش نباید خیلی سن بسیار زیادی داشته باشد. این مجموعه قرائن نشان می‌دهد مثلاً حدود شاید ۲۷۰ بشود در نظر گرفت. از ۲۷۰ جلوتر باشد که یعنی حد ولادت که یعنی حد. ممکن است ۲۷۵ هم باشد، چون مثلاً صفار را که ۲۹۰ هست درک نکرده، دیگر حالا شاید ۲۷۵ هم مثلاً باشد که ۱۵ ساله بوده. ولی آن کسی که به طور جدی درک کرده سعد بن عبد الله هست که سعد بن عبد الله متوفای ۳۰۰ هست. بگوییم مثلاً بین ۲۰ سال تا ۳۰ سال پیش سعد بن عبد الله درس خوانده و اینها، یک چیزی حدود بین ۲۷۰ تا ۲۷۵ این حدودها تخمین ولادت علی بن بابویه هست. و خب شلمغانی اینها از جهت طبقه و اینها متقدم بر این طبقه هستند. یعنی کاملاً روشن هست که شلمغانی عصرش جلوتر از اینهاست. شلمغانی جزء کارگزاران محمد بن عثمان بوده. محمد بن عثمان حدود ۲۶۵ اینها آغاز. خیلی وفات پدرش عثمان بن سعید در دست نیست، ولی تقریبی یک چیز تقریبی حدود ۲۶۵ اینهاست، اگر بخواهیم یک تقریبی برای وفات عثمان بن سعید در نظر بگیریم حدود ۵ سال بعد از، طولانی نبوده، ولی دورۀ عمدۀ سفارت برای محمد بن عثمان بوده

شاگرد:‌ فوت احمد بن هلال دیگر

استاد: بله، آن داستان‌ها و امثال اینها، مجموع قرائنی که هست این یک چیزی حدود ۲۶۵ این حدودها باید باشد. حالا مجموع قرائن را من الآن نمی‌خواهم بازگو کنم و اینها. ولی حدوداً ۲۶۵ مثلاً. و می‌گوید جزء کارگزاران عثمان بن سعید همین شلمغانی بوده و جزء کارگزارانی که حتی از حسین بن روح هم از جهت رتبه بالاتر بوده که حسین بن روح گاهی اوقات کار داشته به توسط همین شلمغانی ارتباط برقرار می‌کرده و اینها. این است که مثلاً علی القاعده باید شلمغانی یک چیزی حدود شاید ۲۰ سالی بزرگ‌تر از علی بن بابویه باشد، شاید تقریب سنی را شما در نظر بگیریم همچین چیزهایی. من الآن ولادت شلمغانی الآن یادم نیست در دست هست یا نیست، ولی تقریب همین‌جوری که آدم در نظر می‌گیرد باید یک چیزی حدود مثلاً ۲۵۰ ولادتش باشد، در حالی که علی بن بابویه ولادتش از ۲۷۰ جلوتر نیست. ۲۷۰ به بعد هست. بین ۲۷۰ تا ۲۷۵ چیز تقریبی علی بن بابویه هست. این است که از جهت رده یک مقداری، یعنی مقدار قابل توجه به نظر می‌رسد که علی بن بابویه از شلمغانی متأخر باشد.

شاگرد: فرمودید ۲۰ سال از سعد بن عبد الله؟

استاد: باید حدود ۲۰ سال از علی بن بابویه، چیز تقریبی که ما حالا

شاگرد: یعنی می‌شود ۲۸۰؟

استاد: نه، آن ۲۵۰، ولادت شلمغانی باید حدود ۲۵۰ باشد، علی بن بابویه باید ۲۷۰ باشد. چیز تقریبی

شاگرد: چه سالی پیش سعد استفاده کرده؟

استاد: سعد ۳۰ ساله بوده دیگر. علی بن بابویه موقع مرگ سعد ۳۰ ساله بوده، یعنی یک چیزی حدود مثلاً فرض کنید ۲۰ سالگی تا ۳۰ سالگی، یعنی در فاصلۀ مرگ صفار که سال ۲۹۰ هست تا مرگ چیز حدود ۱۰ سالی مدت قابل توجهی هست که می‌تواند از سعد بن عبد الله استفاده کرده باشد.

علی ای تقدیر این در فقه الرضا آمده، همین مضمونی که مرحوم، در فقه الرضا هست:

«اعلم أنه جائز للوالد أن يأخذ من مال ولده بغير إذنه و ليس للولد أن يأخذ من مال والده إلا بإذنه» الی ان قال «... و إذا أرادت الأم أن تأخذ من مال ولدها فليس لها إلا أن تقوم على نفسها لترده عليه»

این هم که می‌تواند قرض بردارد و اینها.

بنابراین ما با توجه به این قول شلمغانی، قول علی بن بابویه، قول شیخ طوسی، قول ابن براج، این قول چهار نفر این هست که مادر می‌تواند از مال طفل بردارد.

شاگرد: حتی بدون اذن ولی؟

استاد: بله و هیچ صحبت اذن ولی و اینها هم نیست. و می‌شود مرحوم کلینی را اضافه کرد که روایاتی در کافی وارد شده در همین باب که این هم نفر پنجم.

حالا عبارت علامه در تحریر را هم بخوانم بعد برویم روی عبارت شهید اوّل در دروس.

در تحریر الاحکام چاپ قدیمی‌اش، جلد ۱، صفحۀ ۱۶۳، نمی‌دانم در این چاپ جدیدش چه جایی است.

«هل لها أن يقترض من مال الولد جوّزه الشيخ و منعه ابن إدريس و عندي فيه توقّف و بقول الشيخ رواية حسنة»

در این مسأله چند تا روایت داریم و ظاهراً مراد ایشان از روایت حسنه حالا می‌گویم کدام از این روایت‌ها علی القاعده مراد ایشان هست. روایت‌هایی که در این بحث هست یکی روایت محمد بن مسلم هست که در کافی نقل شده که روایة حسنة ظاهراً اشاره به این هست.

روایت‌های این در باب ۷۰ از جامع الاحادیث، جلد ۲۲، ابواب ما یکتسب به و ما لا یکتسب به، روایت‌های این بحث اینجا هست. این روایت این هست که علی بن ابراهیم عن ابیه عن حماد، حماد بن حریز هست که غلط است، حماد عن حریز، اینجا جامع احادیث حماد بن حریز نقل کرده.

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ «حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ لِابْنِهِ مَالٌ فَيَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأَبُ قَالَ يَأْكُلُ مِنْهُ فَأَمَّا الْأُمُّ فَلَا تَأْكُلُ مِنْهُ إِلَّا قَرْضاً عَلَى نَفْسِهَا.»

این این شکلی.

که حالا آن در مورد این‌که در چه صورتی پدر می‌تواند از مال فرزند بخورد، آن حالا یک صحبت‌هایی هست بعداً یک مقداری در موردش صحبت هم خواهم کرد. این یک روایت. این روایت را در کافی وارد شده که ابراهیم بن هاشم در سندش وارد شده که روایت‌های ابراهیم بن هاشم را علامۀ حلی و اینها حسنه تعبیر می‌کردند و این به اعتبار همین روایت است. به خصوص اینها کافی و تهذیب خیلی در چیزشان زیاد بوده. البته این روایت در فقیه هم وارد شده با حریز عن محمد بن مسلم قال سالت ابا عبد الله علیه السلام طریق صدوق به حریز را رفقا ببینند. این طریقش ابراهیم بن هاشم هست یا نیست؟

شاگرد: ظهورش در نفقه و خرجی

استاد: حالا صبر کنید.

شاگرد: یک طریق کلی دارد یک طریق در زکات دارد

استاد: حالا طریق زکات را نه، طریق کلی‌اش. ذیل طریق زراره است

شاگرد: بیان الطریق الی حریز بن عبد الله.

«[بيان الطريق إلى زرارة بن أعين]

و ما كان فيه عن زرارة بن أعين فقد رويته عن أبي- رضي اللّه عنه- عن عبد اللّه ابن جعفر الحميريّ، عن محمّد بن عيسى بن عبيد؛ و الحسن بن ظريف؛ و عليّ بن إسماعيل بن عيسى كلّهم عن حمّاد بن عيسى، عن حريز بن عبد اللّه، عن زرارة بن أعين.»

استاد: خب دیگر ابراهیم بن هاشم هم در طریقش نیست، آن حسن بن ظریف دیگر بحثی در اعتبارش نیست. حالا آن محمد بن عیسی بن عبید و آن علی بن اسماعیل بن عیسی را یک کسی ان قلت و قلت داشته باشد ولی حسن بن ظریف توثیق صریح دارد و این طریق، طریق صحیحه‌ای است.

مرحوم علامۀ ظاهراً به همان طریق کافی که در تهذیب هم وارد شده ناظر هست. روایة حسنة ناظر به آن هست. ولی اوّلاً این روایت حسنه نیست، بنابراین تحقیق صحیحه است، بنابراین که روایت‌های ابراهیم بن هاشم را ما صحیحه بدانیم.

البته یک روایت دیگری اینجا وجود دارد، آن روایت دیگر را احتمالاً علامه از جهت سندی قبول نداشته به خاطر همین، روایت دیگر را هم می‌خوانم، این روایت که باز هم در کافی وارد شده، ابو علی الاشعری عن الحسن بن علی الکوفی عن عبیس بن هشام عن عبد الکریم عن ابن ابی یعفور عن ابی عبد الله علیه السلام.

خب ابو علی الاشعری احمد بن ادریس هست. حسن بن علی الکوفی، حسن بن علی بن عبد الله بن مغیرة الکوفی هست که اینها توثیق صریح دارند. عن عبیس بن هشام، آن هم توثیق صریح دارد. عن عبد الکریم، که اینجا عبد الکریم، عبد الکریم بن عمرو خثعمی است که واقفی است. عن ابن ابی یعفور عن ابی عبد الله علیه السلام.

یک بحثی در کتب درایة هست، در مورد این‌که روایت‌های حسنه مقامش بالاتر هست یا روایت‌های موثقه. خب نوعاً آقایان. علامۀ حلی اینها روایت‌های موثقه را قبول ندارند، در نتیجه روایت‌های حسنه را یک مقداری مقامش را بالاتر می‌دانند.

البته علامۀ حلی در خلاصه از مجموع فرمایشاتشان استفاده می‌شود که روایت‌های موثقه را قبول ندارد مگر این‌که موثقۀ بعضی از موثقه‌های خاصی که مثلاً یک اصحاب اجماع مثل عبد الله بن بکیر که جزء اصحاب اجماع هست و امثال اینها، کسانی که یک دلیل خاصی بر اعتبار روایت‌هایش وارد شده باشد. ولی اصل اوّلی را در روایت‌های موثقه عدم اعتبار می‌داند. این است که مرحوم علامۀ حلی این روایت موثقه را قبول ندارد. ولی آن روایت حسنه را قبول دارد، ولی توقفش در این هست که آیا می‌شود با یک روایت حسنه قواعد کلی را تخصیص زد؟ یا نمی‌شود تخصیص زد؟ این شبهه‌ای هست که در ایشان وجود دارد و به خاطر همین ایشان گیر دارد.

عبیس بن هشام و اینها بنابر تحقیق در مورد واقفه، واقفه به دلیل مشکل جدی که بین امامیه و واقفه در آغاز وقف ایجاد می‌شود امامیه در آغاز وقف از واقفه اخذ حدیث نمی‌کردند. و اینها امثال عبیس بن هشام از عبد الکریم اینها برای قبل از وقف هست. قبل از وقف امثال عبد الکریم بن عمرو خثعمی امامی ثقه بودند و مدار بر موقع اخذ هست. حالا بعداً طرف منحرف شده باشد یا نشده باشد آن خیلی مهم نیست. این است که روایت‌های امثال عبد الکریم را ما صحیحه می‌دانیم. در نتیجه ما اینجا عملاً دو تا روایت صحیحه داریم که تأیید هم می‌شود به روایت فقه الرضا که البته فقه الرضا عرض کردم روایت نیست متن فتوایی است ولی متن فتوایی هست که به هر حال یک نوع تأیید نسبی از طرف علمای قم در موردش وارد شده که این متون فقهی فقه الرضا را علمای قم مروی دانسته‌اند. حالا در حد مؤید چیز خوبی است.

شاگرد: این روایت مرحوم علامه که بحث اصحاب اجماع را مطرح می‌کنند معتقد به این هستند که اصحاب اجماع روایت را تصحیح می‌کند

استاد: نه. یک بحث دیگر دارد. ایشان روایت‌های موثقه را قبول ندارند مگر این‌که خود آن شخصی که موثقه است اجماعی بر اعتبار روایت‌هایش باشد. بحث اصحاب اجماع نیست. کلمۀ اصحاب اجماع که گفتم به اعتبار این‌که اجماع بر پذیرش قولش باشد. بنابراین علامۀ حلی، علی بن حسن بن فضال را می‌پذیرد. یک نوع اجماعی بر. علی بن حسن بن فضال جزء اصحاب اجماع نیست ولی عبارت‌های نجاشی وجود دارد از آن عبارت‌ها یک نوع اجماع‌طوری، و المسموع قوله فیهم، یک عبارت‌هایی نجاشی دارد که از آنها یک نوع اجماع خاصی در مورد علی بن حسن بن فضال به دست می‌آید. ایشان عقیده‌شان این هست که روایت‌های موثقه معتبر نیست مگر این‌که موثق ما آن شخصی که توثیق شده اجماع بر قبول روایت‌هایش باشد. یک نوع اجماعی بر پذیرش روایت‌هایش تا نباشد آن را. یعنی اصل اوّلی را در روایت‌های موثقه عدم اعتبار می‌داند مگر اجماع آن مخصص آن قاعده باشد.

شاگرد: بعد از ابتدای وقف می‌گوید نقل صورت می‌گرفته از جانب شیعه؟

استاد: بله.

شاگرد: بعد از کجا می‌دانید که این بنده خدا عبد الکریم این نقل برای بعد از آن شد؟

استاد: اینها امثال عبد الکریم اینها اصلاً سابقۀ رجوع ندارند. زمانی که عبد الکریم برگشته باشد ندارد. و عبد الکریم بن عمرو و اینها اصلاً طبقه‌شان امثال عبیس بن هشام و اینها آنها طبقه‌شان این نیست که عبد الکریم بن عمرو بعداً درک کرده باشند.

شاگرد: یعنی اگر واقفی باشند

استاد: بله، اگر واقفی مانده باشند و خیلی اینها طبقه‌هایشان اینجوری نیست، حالا من عبد الکریم چیزهایش را در اختیار ندارم که دقیق بدانم تا کی شواهد. ولی اینها جزء قدمای. عبد الکریم جزء اصحاب امام صادق است. از امام صادق روایت می‌کند. سال‌ها قبل از وقف اینها افراد مسن‌های چیز هستند. اینها از سن‌ها عبد الکریم بن عمرو جزء اصحاب امام صادق است. حالا آنها را یک مقدار باید چیز کرد که. اینها به‌طور متعارف اخذ حدیث اینها برای قبل است. نه برای دوره‌های بعد که. دوره‌های بعد که می‌گویم یعنی بعد از وفات امام رضا. عمدۀ چیزی که درگیری‌های اصلی برای وفات امام رضا است. بعد از این‌که امام رضا، به خصوص بعد از ولادت امام جواد. امام جواد که به دنیا می‌آیند واقفه خیلی پشم و کرکشان می‌ریزد. یعنی تا قبل از آن خیلی کر و فری داشتند و اصلاً.

شاگرد: به خاطر همین هم بعید است که اصحاب امام

استاد: بله، امثال عبد الکریم بن عمرو و اینها دیگر زمان امام جواد و آنها را درک کرده باشد آن خیلی مستبعد است. این است که. مثلاً علی بن ابی حمزه که خب دلیل داریم که زمان امام رضا از دنیا رفته. ولی حالا عبد الکریم بن عمرو نمی‌دانم حالا، مراجعه نکردم ببینم شاهدی بر وفاتش در زمان امام رضا هست. ولی همین حدودهاست. یعنی سنش نمی‌خورد دیگر امام جواد و اینها را درک کرده باشد.

شهید اوّل در دروس این عبارت را دارد، می‌گوید:

«لا يجوز تناول الامّ من مال الولد شيئا، إلا بإذن الولي أو مقاصّة. و ليس لها الاقتراض من مال الصغير،»

خود ایشان کأنّ فتوایش این است، می‌گوید:

«و جوّزه علي بن بابويه و الشيخ و القاضي، و ربما حمل على الوصيّة.»

این روایت‌هایی که حمل یعنی چون روایتی در مسأله هست آن روایت حمل بر وصیت شده کأنّ در صورتی که زن وصی باشد می‌تواند از مال چیز بردارد.

ولی به نظر می‌رسد که این مطلب درست نیست. شواهدی هست که نمی‌شود این روایت را حمل بر وصی کرد. یک در وصی شرط این‌که وصی بتواند از مال بچه بردارد این هست که مال داشته باشد، اقتراض وصی به شرطی که مال داشته باشد صحیح است. از روایاتی که استفاده می‌شود که اگر وصی مال نداشته باشد حق اقتراض ندارد. و این روایت هیچ قید مال داشتن مادر را نکرده، بلکه صورت روشنش جایی هست که مال ندارد چون فرض این است که در مقابل پدر هست، می‌گوید پدر که احتیاج داشته باشد می‌تواند از مال بردارد. اما مادر فقط قرضاً. مفروض کلام فرض احتیاج است. فرض احتیاج صورت ظاهرش این است که مال ندارد دیگر. نه این‌که مال دارد مثلاً دسترسی به مال ندارد و امثال اینها. این صورت ظاهر احتیاج صورتی هست که مادر مال ندارد. بنابراین این یک جهت که نمی‌شود به وصی حملش کرد.

جهت دیگر این‌که اصلاً این مفروض نگرفته که این یتیم هست و پدر ندارد و امثال اینها. بچه اصلاً در حال حیات است، پدر. می‌گوید مادر می‌تواند قرضاً بردارد. کما این‌که پدرش هم همین است. آن پدر که می‌خواهد بردارد نه این‌که، بحث سر یتیم نیست، بحث سر برداشتن از مال بچه است. بچه‌ای که اصلاً یتیم هم نیست. یک نحو ولایتی که پدر بر مال فرزند دارد این نحوه اقتضاء می‌کند که پدر بتواند از مال بچه بردارد، حالا آن قید این‌که محتاج باشد. حالا آن مرحوم شیخ اشاره می‌کند روایت‌هایی که گفته پدر می‌تواند از مال بچه بردارد شرطش این است که پدر محتاج باشد آن هم به مقدار نیازش می‌تواند بردارد، من غیر سرفٍ باید باشد، اسراف نباید باشد، آن شرایطی دارد که از مجموع روایات این شرایط استفاده می‌شود. ولی همین مقدار را هم مادر حق ندارد بردارد الا قرضاً. بحث سر این است که این بحث‌ها اصلاً ربطی به بحث وصایتی که بعد از این‌که پدر از دنیا رفته و مادر وصی پدر فرض کردیم و اینها این چیزها اصلاً روایت به اینها ربطی ندارد، این قید زدن‌های بی‌دلیل و امثال اینها. اصل قضیه این است که اینها می‌خواهند کأنّه استغراب کنند که کسی بتواند در مال دیگری بدون اجازۀ او تصرف کند. ولی چه مانعی دارد همچنان که در مورد پدر شارع مقدس اجازه داده و روایت‌های متعدد هست که حتی پدر می‌تواند بدون قرضا، به مقداری که البته احتیاج، به شرط احتیاج داشتن به شرطی که آن احتیاج داشته باشد و به مقدار غیر اسراف، به مقدار رفع احتیاج و رفع نیازش را پدر می‌تواند بردارد. در مورد مادر این مقدار را به نحو قرضاً می‌تواند بردارد. اقتراض. این ربطی اصلاً به بحث وصی و بحث اینها ندارد.

خلاصۀ کلام آن که من می‌خواهم بگویم آن این است که مانعی ندارد. یعنی از جهت شرعی هیچ نکتۀ خاصی، هیچ استقرابی ندارد که شارع مقدس اجازه داده باشد که غیر ولی از مال بچه بردارد. البته غیر ولی یک نوع ارتباطی با ولی داشته باشد. حالا ما این را می‌گوییم، در واقع آن چیزی که از روایات استفاده می‌شود کسی هست که ولایت بر حفظ مال داشته باشد. یعنی یدش بر مال ید غاصبانه نباشد. مجاز باشد در مال تصرّف کردنش. کسی که مجاز هست در مال طفل برای حفظ، تصرف برای حفظ. مجاز باشد برایش حفظ مال طفل، آن شخص را شارع اجازه داده برای این‌که بتواند اقتراض کند، البته به شرطی که مال داشته باشد. یعنی آن وصی به معنای کسی که حتماً اختیار طفل به او واگذار شده باشد این ما دلیل نداریم. آن که حالا من دوباره برمی‌گردم روایت‌هایش را جمع‌بندی می‌کنم. آن چیزی که از روایات استفاده می‌شود اطلاق روایات اقتضاء می‌کند جایی که مال یتیم در اختیار کسی باشد و مجاز باشد در آن مال در ید بودن مال برای آن شخص، شخص مجاز باشد. یک نوع امانت‌طوری شارع مقدس اجازه داشته باشد این شخص می‌تواند مال را قرضاً بردارد به شرطی که مال داشته باشد و این اختصاص ندارد به وصی و ولی و امثال اینها. که عبارت شیخ در نهایة هم همین مطلب ازش استفاده می‌شود. البته با یک نوع تشویشی که در صدر و ذیل عبارت شیخ وجود داشت که اشاره به آن تشویشش هم کردیم.

شاگرد: یتم هم موضوعیت ندارد، مال صغیر.

استاد: این معلوم نیست که. البته خدمت شما عرض کنم جایی که شخصی ولی داشته باشد خب مال باید در اختیار آن ولی‌اش باشد دیگر. بدون اجازۀ ولی‌اش، یعنی یتیم حالا این را ممکن است یتیم خصوصیت داشته باشد.

شاگرد: روایتی بود مربوط به در مورد ولدش

استاد: نه آن یک بحث دیگر است. اینها را من برای این آوردم که می‌خواستم بگویم تصرف غیر ولی و اقتراض غیر ولی از مال دیگری مستبعد نیست و الا آن روایت. این روایتی که آوردیم ربطی به روایت بحث ما ندارد. روایت ودعی، روایت همین مادر امثال اینها، اینها ربطی ندارد ولی می‌خواهم بگویم، این‌که ما تصور کنیم حتماً باید ولی باشد که شارع اجازۀ. حالا ابن ادریس که حتی ولی‌اش هم به اقتراض اجازه نمی‌دهد، آن هیچی. ولی دیگران که در مورد ولی اجازه می‌دهند که مشهور غیر ابن ادریس همه در مورد ولی مجاز می‌دانند که ولی مال طفل را، مال مولّی علیه‌اش در صورت ملائت اقتراض کند. ما می‌خواهیم بگوییم این در صورت ملائت اقتراض اختصاص ندارد به ولی بر طفل. کسی که ولایت بر حفظ مال داشته باشد همین مقدار کافی هست. ولایت بر حفظ مال. یعنی یدش بر مال غاصبانه نباشد.

شاگرد: ولو عرفا

استاد: ولو عرفا هم ولی نباشد، نیاز هم نیست ولی. حالا من اینها مصداق‌هایش را عرض می‌کنم. حالا دیگر بقیۀ بحث باشد جمع‌بندی روایات فردا ان شاء الله

شاگرد: اگر ولی اذن ندهد چی؟ این ولی در حفظ هست ولی ولی اصلی‌اش اذن ندهد

استاد: ولی بچه اگر اذن نداشته باشد در بعضی جاها مانع است. حالا این را من فردا ان شاء الله توضیح می‌دهم.

شاگرد: پدر اگر اجازه ندهد مادر

استاد: نه پدر و مادر آن یک بحث دیگر است. آن ممکن است ما بگوییم ولو پدر اجازه نداده باشد مادر می‌تواند قرضاً بردارد. آن یک بحث دیگر است. من در مقام بحث آن نیستم که مادر در چه صورت می‌تواند از مال بچه بردارد و شرایطش چی است، آن بحث جداست. من این شواهد را بر این آوردم که بگویم که استغراب ندارد که غیر ولی هم در بعضی موارد شارع اجازه داشته باشد که مال را اقتراض کند.

شاگرد: نه بحث این است که با اذن ولی یا؟

استاد: نه بدون اذن ولی. اصلاً بحث، بحث بدون اذن ولی است.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان